

## کنترل کارگری و انقلاب

ویکتور والیس

برگردان: کاوس بهزادی

لینک کوتاه: <https://wp.me/paiHc5-ps>



1

ایده‌ی کنترل کارگری در تلاش دائمی چپ‌ها برای در هم‌آمیختن اهداف درازمدت و کنش مستقیم جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است.<sup>1</sup> از یک طرف کنترل کارگران به‌طور عمومی شرط اساسی جامعه‌ای بدون دولت است و از طرف دیگر این کنترل بعضاً می‌تواند در چارچوب نظام سرمایه‌داری در کارخانه‌های معینی عملی شود. از منظر نخست کنترل کارگری همواره یکی از مطالبات رادیکال

---

<sup>1</sup> "کنترل کارگری و انقلاب" مقاله‌ی به‌روز شده‌ای است که برای اولین بار در Newsletter Self-Management (Bd. VI, Nr. 1, Herbst 1978) چاپ شد. من در این‌جا از استفان م. زاکس برای ترغیت‌های اولیه‌اش برای نوشتن این مقاله، دیرک پارکر برای پژوهش‌هایش در مورد تجربه‌ی ونزوئلا و گئورگ کاتسیافیک برای تفسیرها و ویراستاری این مقاله تشکر می‌کنم.

و جدائی‌ناپذیر از ایده‌ال کمونیستی است، در حالی که در منظر دوم کنترل کارگری به‌عنوان فرایندی محدود، بی‌آزار و ساده درک می‌شود.

چرا تحقق فقط یک مطالبه می‌تواند بسیار مشکل و در عین حال ساده باشد و پیامدش این چنین بی‌آزار و انفجارآمیز به‌نظر برسد؟ تناقض طبیعتاً در سیستمی‌ست که این مطالبه در آن شکل‌گرفته است. مطالبه‌ی "کنترل کارگری در پروسه‌ی تولید" قبل از سرمایه‌داری نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ طرح این مطالبه و تحقق آن (در چارچوب مرزهای موجود طبیعی) بدیهی به نظر می‌رسید، اما نباید فراموش کرد که کنترل کارگری از این زاویه در اصل فقط به عنوان توانایی تمام انسان‌ها برای فکر و عمل کردن درک شد. به همین دلیل نیز نباید تعجب کرد که کارگران در بعضی موارد تولید کارخانه را به دست گرفته و تولید را ادامه می‌دهند، حتی بدون داشتن آگاهی سوسیالیستی یا استراتژی سیاسی. توانایی‌هایی که کارگران در این زمینه بر آن‌ها تکیه می‌کنند، چندان هم جدیدتر از توانایی‌های سرکوب شده در آنها نیستند، حداقل در میان اکثریت مردم.

اتفاقاً در هم‌شکستن این سرکوب که به اندازه‌ی خود سرمایه‌داری قدمت دارد، عنصر انفجارآمیز کنترل کارگری را تشکیل می‌دهد. علیرغم این‌که هدف کنترل کارگری خیلی فراتر از نوع جدیدی از سازماندهی تولید است؛ ولی در عین حال آزادساز عظیم انرژی خلاق انسانی نیز هست. کنترل کارگری به این معنا انقلابی است. و در عین حال به دلیل اهمیت بسیار زیاد آن در چیزی که بایستی در هم‌شکند، بعضاً بسیار دور از مبارزات روزمره به نظر می‌رسد. کنترل کارگری برای هدف بسیج سیاسی دو نافع‌ی ویژه دارد. اولاً الزامی بودنش در مقایسه با دیگر مسائل حیاتی چندان زیاد نیست؛ و دوماً تحقق

کامل آن تا زمانی که نیروهای اقتصادی، چه در چارچوب یک کشور یا خارج از آن در مقابل کارگران قرار دارند که قدرت کنترل کارگری را از آنان سلب می‌کنند، به تعویق می‌افتد ( Dallemagne 1976, 114). به این مطالبه‌ی تعیین‌کننده علیرغم بدیهی بودنش، اغلب به‌عنوان مطالبه‌ای آرمان‌شهری و مضر نگاه می‌شود.

با این وجود مخالفت اساسی با کنترل کارگری توجیه‌پذیر نیست. توجه بیش از پیش به کنترل کارگری از سال‌های دهه‌ی 60 به بعد را نمی‌توان صرفاً با این استدلال توضیح داد که این مبحث از کیفیتی فزاینده برخوردار است. این توجه همانند نقد مارکسی از سرمایه‌داری متکی بر شرایط کاملاً معین تاریخی است. فروپاشی سیستم فقط در کشورهایی که با کمبود عظیم مادی روبرو هستند، خود را نشان نمی‌دهد. همچنین دولت‌های کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نیز زیر سؤال رفته‌اند، اگر چه نه برای اولین بار. مبحث جدید در بحران اواخر سال‌های 1960 تبیین و تعریف جدیدی از نیازهای اساسی بود. "محیط زیست" هم شامل محل کار و هم خارج از آن است. تمایز گذاشتن قدیمی بین نیازهای مهم حیاتی که برابر با دست‌مزد هستند و نیازهای دیگر نظیر استقلال، مشارکت و کنترل بیش از پیش اهمیت خود را از دست می‌دهد. این مساله به این واقعیت مربوط است که پراکنده‌گی فرایند تولید سرمایه‌داری در بخش‌های پیش‌برنده‌ی صنعتی به مرزهای پایانی‌اش رسیده است. بخش‌های مدیریت و تجارت با سرعت چشمگیری به این مرز نزدیک هستند (Bourdet, Guillerme 1975, Kap. VII). علیرغم واکنش‌های منفی دلیلی برای توقف از هم‌گسیتختگی فرایند تولید سرمایه‌داری دیده نمی‌شود. حتی گردش به راست

رهبران چین که در مقیاس جهانی در 25 سال آخر سده بیستم نمونه‌وار بود فضای جدیدی را برای نظریات چپ‌ها در مورد بازنگری جدید در مورد سازماندهی انقلابی به وجود آورده است.

علیرغم استدلال‌هایی در مورد کارایی مطالبه‌ی کنترل کارگری، نمی‌توان موضعی انتقادی نسبت به این مطالبه نداشت. در درجه‌ی نخست بایستی نقش و اهمیت یک یا چند کارخانه‌ی خودگردان و مرتبط با یکدیگر ولی در عین حال ایزوله شده بررسی شوند. با این حال ارتقاء آن‌ها به الگویی نمونه‌وار از بسیاری جنبه‌ها محدود است. و تازه زمانی هم که کنترل یک کارخانه به کارخانه‌های دیگر گسترش پیدا می‌کند و یا این‌که بارآوری این کارخانه یا مجموعه‌ای از آن‌ها بیشتر می‌شود، گرایش به استفاده از مشوق‌ها و عمل‌کردهای سنتی سرمایه‌داری افزایش پیدا می‌کند.<sup>2</sup> رشد و تکامل کنترل کارگری در صنایع کلیدی غیرمحمول به نظر می‌رسد، چرا که هزینه‌ی انتقال مالکیت از طریق مذاکره، بسیار فراتر از امکانات مالی کارگران است. امکان موجود دیگر بررسی بعضی از الگوهای رفرمیستی کشورهای اروپای غربی است. با این وجود در تمام این الگوها مشارکت کارگران رسمی و ظاهری است. تنها استثنا کشور سوئد است. نتایج روند در این کشور بسیار برجسته است، چرا که مشارکت اولیه‌ی کارگران شامل تصمیم‌گیری‌ها در مورد تولید، تغییرات اساسی در رابطه با روند کار و انعطاف‌پذیری ساعات کار است (Peterson 1977). اما در این موارد نیز به هیچ‌وجه کنترل کارگری به‌طور کامل اجرا نمی‌شود و مشارکت کارگران در پروسه‌ی تولید در این کشور تغییر اساسی در توازن قوا به وجود نیاورده است.

---

<sup>2</sup> تکامل شرکت تعاونی موندراگون از این نظر آموزنده هستند. مراجعه شود به: Huet 1997.

ما می‌توانیم به عنوان آلترناتیو سوم آن جوامع پس‌سرمایه‌داری را بررسی کنیم که در آن‌ها اشکال مختلفی از مبانی انتخابی حتی در کارخانه‌ها به مرحله‌ی اجرا گذاشته شدند. چین و یوگوسلاوی در اواخر سال‌های دهه‌ی 70 دو نمونه‌ی برجسته هستند. با این حال در هر دوی این کشورها نتیجه‌ی نهایی این اقدامات بسیار محدود بود<sup>3</sup> و با تجدیدنظر اساسی دوباره به عمل‌کردهای قدیمی روی آورده شد: در یوگوسلاوی به اقداماتی با سمت‌گیری بازار و در چین به اقدامات بوروکراتیک. در کل می‌توانیم بگوئیم که حکومت‌ها و رهبران در دوره‌ی اول سوسیالیسم گرایش به این داشتند که الزامات سلطه‌ی خودشان را در تضاد با الزامات سازمان‌یابی دمکراتیک محل کار مدنظر به گیرند. کوبا می‌بایستی با اقدامات سال‌های اخیر به اولین کشور با برنامه‌ی بی‌چون و چرای سوسیالیستی تبدیل شود که بر اساس آن کارگران از طریق اجرای گام به گام کنترل کارگری قدرت را در دولت به دست به گیرند.

انقلاب کوبا نماد نوعی پل بین دو مقطع تاریخی است: وجه مشخصه‌ی مقطع اول انقلاب - که بانی آن دخالت‌های امپریالیستی (1945 - 1914) بود - و حکومتی که یک حزب آوانگارد رهبری آن را در دست داشت و وجه مشخصه‌ی مرحله‌ی دیگر پس از سال 1989 موجی از جنبش‌های از پائین - به خصوص در آمریکای لاتین - که از همان آغاز اهمیت ویژه‌ای برای مشارکت وسیع توده‌ها قائل بودند.<sup>4</sup> مرحله‌ی دوم نویدبخش فصل جدیدی در تاریخ‌چه‌ی جهانی کنترل کارگری شد. تا اوائل این مرحله مشارکت کارگران فقط در موارد بسیار کمی به معنای واقعی کنترل کارخانه‌ها بود - حتی در مناطقی

<sup>3</sup> در مورد چنین مراجعه شود به: Richman 1969, Kap. IX و در مورد یوگوسلاوی مراجعه شود به: Bourdet und Guillerm 1975 به خصوص به ص. 174.

<sup>4</sup> در مورد نقش کوبا در این دوره‌ی تاریخی مراجعه شود به: Raby 2006, S. 111-131. پیش‌شرط‌های تاریخی برای نهادینه شدن ساختارهای

کنترل کارگری مراجعه شود به: Walis 1985, S. 254-257.

که ناآرامی‌های اجتماعی قابل‌توجه‌ایی بروز کرده بود. در این مرحله از آنجایی که کنترل کارخانه اقدامی بود که کارگران از آن صرف‌نظر نکردند، اما چنین به نظر می‌رسید که موفقیت کنترل کارگری فقط در شرایط استثنایی امکان‌پذیر است.

با این‌حال نمونه‌هایی وجود دارند که فراتر از مرزهای موجود رفتند - نمونه‌هایی در دوران انقلابی. در این دوران کنترل کارگری بسیار گسترده‌تر و تعمیق‌یافته‌تر بود تا در دوران پیشا و پساانقلابی. کنترل کارگری اقدامی بود که در دوران انقلابی به آن دست زده شد و اقدامی نبود که فقط در این یا آن بحران خودویژه‌ای به کار گرفته شود. بنابراین همان‌طور که تأملات بعدی نشان می‌دهند، ما در این‌جا پدیده‌ای را بررسی می‌کنیم که از قدرت و جذابیت بسیار زیادی برخوردار بود. در درجه‌ی نخست بایستی محدوده‌ی زمانی جنبش‌های مختلف با پیش‌زمینه‌ها و بسترهای متفاوتی که داشتند، مدنظر گرفته شوند. فهرست ما بدون مدنظر گرفتن عمق و شدت بحران در کشور مربوطه به عنوان معیار بعدی دربرگیرنده‌ی نمونه‌های زیر است: روسیه 1917/18، آلمان 1918/19، مجارستان 1919، ایتالیا 1920، اسپانیا 39 - 1936، چکسلواکی 47 - 1945، مجارستان و لهستان 1956، الجزایر 65 - 1962، چین 69 - 1966، فرانسه و چکسلواکی 1968، شیلی 73 - 1970، و پرتغال 1975.<sup>5</sup> واقعیت دوم و تعیین‌کننده این است که این کنش انقلابی به هیچ‌وجه به خودی خود به پایان نرسید. این جنبش علیرغم یک سری از ضعف‌های طبیعی (بی‌تجربه‌گی، زیاده‌روی، سوءاستفاده) که ناشی از مکانیسم حرکت درونی آن بود از بین نرفت، بلکه با تهدید به سرکوب یا اعمال قهر.

---

<sup>5</sup> برای فهرست جامع‌تری از رخدادها و مباحثی که فقط محدود به شرایط انقلابی نیستند، مراجعه شود به: آصف بیات 1991. برای جستاری جامع در مورد شوراهای کارگری در انقلابات سوسیالیستی مرجعه شود به E. Mandel 1971. S. 9-55.

بنابراین در صورتی که ما از این نکته حرکت کنیم که ایده‌ی کنترل کارگری دارای هسته‌ای تحقق‌پذیر است، بایستی به این سؤال پاسخ دهیم که با توجه به تمام تجارب موجود تحقق و پیش‌برد کنترل کارگری در شرایط ثبات به چه معنایی است و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است. بدین‌جهت بایستی در درجه‌ی نخست نمونه‌ی روسیه را بررسی کنیم و پس از آن نمونه‌هایی را که بیشتر به حساب مردم‌سالاری پیشرفته‌ی سرمایه‌داری گذاشته می‌شوند (ایتالیا، اسپانیا، شیلی). ما در پایان این بخش می‌خواهیم امکانات برپایی شوراهای کارگری، شرایط مناسب برای اعمال کنترل کارگری و نقش رهبری سیاسی را جمع‌بندی کنیم و با توجه به وقایع اخیر در کوبا و ونزوئلا شیوه‌ی برخورد جدیدی را به کنترل کارگری به بحث بگذاریم.

پرولتاریا و دیکتاتوری در روسیه‌ی انقلابی

7

تجربه‌ی روسیه به ناگزیر چارچوبی را برای هرگونه بررسی مقایسه‌ای به ما عرضه کرده است. تجربه‌ای آمیخته به امید و دل‌سردی که قدر مسلم خصلت نمونه‌وار آن نیز محسوب می‌شود. خودویژگی این تجربه در این است که کارگران صنایع بیشترین سهم را در انقلاب اکتبر به عهده داشتند، آن‌هم در کشوری که اکثریت جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دادند.<sup>6</sup> این ویژگی همراه با صراحت آثار لنین در این زمینه و با توجه به عملکرد بلشویک‌ها تأثیر تاریخی بر روی مباحث مربوط به کنترل کارگری گذاشته است، تأثیری که دامنه‌ی آن بسیار فراتر از موفقیت‌های درازمدت در یک حوزه‌ی معین است.

<sup>6</sup> در مورد اهمیت مرکزی انقلاب اکتبر مراجعه شود به: D. Mandel 1984، به خصوص ص. 263 - 260.

رهبران بلشویک‌ها پس از گرفتن قدرت در اکتبر 1917 بلافاصله در تنش با اقدامات خودگردان کارگران قرار گرفتند. علیرغم این‌که لنین قبل از انقلاب از چنین اقداماتی استقبال کرده بود<sup>7</sup>، اما موضع او بعد از انقلاب اکتبر در این زمینه صریح و روشن بود: "... تمام صنایع ماشینی بزرگ - یعنی همان سرچشمه‌ی مادی، تولیدی و شالوده‌ی سوسیالیسم - مستلزم وحدت سخت‌گیرانه و بی‌قید و شرط اراده‌ی [تک‌تک افراد است] (...). اما چگونه می‌توان این وحدت سخت‌گیرانه‌ی اراده را تضمین کرد؟ از طریق اطاعت اراده‌ی هزاران نفر از اراده‌ی یک فرد" (Lenin 1960a, 259؛ تمام تأکیدات از متن اصلی).

رهبران بلشویک‌ها در درجه‌ی نخست موج گسترده‌ی بی‌سابقه‌ی اشغال و کنترل کارخانه‌ها را در سال 1917 به عنوان نماد قیام بر علیه بورژوازی تعبیر کردند. آن‌ها به کنترل کارخانه‌ها توسط خود کارگران به عنوان مدلی برای گذار به سوسیالیسم برخورد نکردند. برعکس لنین خواهان فرمان‌برداری کارگران شد و بر روی به کارگماشتن سرمایه‌داران قدیمی در پست‌های مرکزی اداره‌ی کارخانه‌ها پافشاری نمود.

زمانی که بلشویک‌ها شعار کنترل کارگری را پذیرفتند، با صراحت کامل اعلام کردند که منظور آن‌ها از "کنترل" به معنای محدود اروپایی از این واژه یعنی "نظارت" است (Brinton 1970, 12). در جایی‌که کار سرمایه‌داران قدیمی واقعاً "کنترل" می‌شد، لنین هرگز به این موضوع نپرداخت که چه حوزه‌ای از فرایند تولید بایستی توسط خود کارگران اداره شود. همان‌طور که از اظهارات لنین در مورد

---

<sup>7</sup> در مورد حمایت لنین از کمیته‌های کارخانه مراجعه شود به: Cliff 1976, S. 244. برای مطالعه‌ی پیش‌زمینه‌های بیشتر مقایسه شود با: Carr 1952, S. 62-79.



تیلوریسم برمی‌آید در عمل تیلوریسم روشی ارزیابی شد که می‌تواند بارآوری کار را به نفع سرمایه‌داران افزایش دهد و در عین حال نیز رفاه طبقه‌ی کارگر را چندبرابر کند.<sup>8</sup>

تبعات این نظریه این بود که حکومت شوروی ابتکار عمل کمیته‌های کارخانه‌ها را نپذیرفت، حتی در مواردی که این مخالفت منجر به تعطیل شدن کارخانه‌ها شد (Voline 1974, 289ff). لنین این موضع را با ضرورت‌های مبرم اقتصادی و بی‌تجربه‌گی کارگران توجیه می‌کرد (Lenin 1960b, 343). او حتی امکان دادن فقط نقش مشورتی به رؤسای قدیمی کارخانه‌ها را مدنظر نگرفت. برعکس او برای پیشنهادی اولویت قائل شد که این رؤسا را با اتوریت‌های که قبلاً از آن برخوردار بودند، مشغول به کار کند. این موضع‌گیری با توجه به سواستفاده‌ی بسیاری از کارگران (Avrich 1967, 162f) از آزادی عملی که در نتیجه‌ی از بین رفتن نظم قدیمی به وجود آمده بود، قابل پذیرش به نظر می‌رسید؛ با این حال فداکاری‌ها و ازجان‌گذشته‌گی‌های کارگران در اثنای جنگ داخلی جای این گمان را نیز باز می‌گذارد که آن‌ها در شرایط بهتری از آزادی عمل بدست آمده به شکل هدفمندی استفاده می‌کردند. حتی در صورتی که انتقادات منتقدان به خودگردانی کارگران درست هم می‌بود، اما این امر - به ویژه در دوران بسیج انقلابی - نمی‌توانست دلیلی برای افزایش بی‌اعتمادی به خودفعالی‌تی کارگران باشد.

اما مساله بر سر تغییر کل فرایند اقتصادی بود. قبول مدل تیلوریسم فقط یکی از عناصر، و در عین حال از عناصر اصلی نظریه‌ی جامع لنین در مورد اقتصاد روسیه بود. به زعم او اقتصاد روسیه نیازمند تکامل کامل فرایند تولید سرمایه‌داری بود، اگرچه تحت رهبری طبقه‌ی کارگر. او این مرحله‌ی

<sup>8</sup> لنین 1961 [1914]، ص. 147. انتقاد لنین به تیلوریسم بیشتر متوجه مساله‌ی تنظیم رابطه‌ی کار با تولید بود و نه شیوه‌ی انجام خود کار. برای اطلاع از مباحث جامع‌تر در مورد آلترناتیو تیلوریسم مراجعه شود به: S. 256-260. Sirianni 1982.

تکامل متناقض را "سرمایه‌داری دولتی" نامید که به نظر او پیش‌شرط ضروری سوسیالیسم بود ( Lenin 1960b, 332f). که در اصل به معنای افزایش دائمی تمرکز اقتصادی بود. مخالفان این فرایند برای لنین خرده‌بورژواها بودند، در حالی که "سرمایه‌داری دولتی" در عمل معنایش کنار گذاشتن کارگران از پروسه‌ی رهبری اقتصاد نیز بود. او در نوشته‌اش به نام "بیماری چپ‌روی کودکانه" مقاومت در مقابل "سرمایه‌داری دولتی" را محکوم کرد، چرا که به نظر او خودگردانی کارگری نه فقط گمراه‌کننده بلکه در چارچوب استراتژی کلی برای رسیدن به سوسیالیسم از طریق سرمایه‌داری دولتی حتی مضر نیز بود. او موضعش را با صراحت کامل چنین بیان کرد: "وظیفه‌ی ما این است که از سرمایه‌داری دولتی در آلمان یاد به گیریم و آن را با تمام نیروی‌مان به کار به گیریم و از هیچ‌گونه روش‌های مستبدانه برای اجرای هرچه سریع‌تر آن پرهیز نکنیم" (Lenin 1960b, 333).

اما معلوم نیست که زمانی که کارگران برای خودگردانی چنین بی‌کفایت ارزیابی شده بودند، آن وقت حزب آن‌ها چگونه می‌توانست تصرف قدرت سیاسی را توجیه کند؟ لنین در همین نوشته به در مورد مساله‌ی بلوغ ناکافی کارگران طور عمومی موضع‌گیری کرده است، او به صورت قانع‌کننده‌ای بر علیه نوعی ناب‌گرایی استدلال کرد، ناب‌گرایی که همواره خواهان تکامل یک‌سان تمام نیروهاست، آن‌هم قبل از آن‌که حتی گامی به پیش برداشته شده باشد (Lenin 1960b, 338f). با این وجود پاسخ واقعاً دیالکتیکی در مقابل شیفتگی غیردیالکتیک از سرمایه‌داری دولتی قرار دارد. سرمایه‌داری دولتی خودگردانی کارگران را عملاً از بین برد، در صورتی که برخوردی دیالکتیک با به رسمیت‌شناختن رشد توانایی‌های کارگران و دقیقاً افزایش مسئولیت آن‌ها می‌توانست با سمت‌گیری دیگر مقابله کند.

زمانی که کارگران (از طریق حزبشان) از توانایی و بلوغ کافی برای کسب قدرت دولتی برخوردار

بودند، اما چرا آنها توانایی تخییر مناسبات تولید را نداشتند؟<sup>9</sup>

در این جا مساله بر سر این نیست که "اشتباه" لنین را ثابت کنیم. اولویت او مبارزه با ضدانقلاب بود،

مبارزه‌ای که با موفقیت انجام شد. اما این سؤال مطرح است که آیا شیوه‌ی برخورد او تنها راه ممکن

درست بود، سؤالی که بی‌جواب مانده است. اما دو موضوع را می‌توان با قاطعیت اعلام کرد: اولاً

محدودیت‌های خودگردانی و خودکنشی کارگران که قرار بود موقتی باشد هرگز کنار گذاشته نشد

(Houbenko 1975, 23). دوماً مفروضات اقتصادی که توجیه‌گر اقدامات انجام شده بودند و بعضاً

در بالا به آن‌ها اشاره شد، صرفاً توسط لنین نمایندگی نمی‌شدند، بلکه بسیار شایع بودند حتی در میان

مارکسیست‌ها. این مفروضات اقتصادی را به‌طور خلاصه می‌توان چنین بیان کرد: 1. رشد اقتصادی

مثبت است، 2. نتایج بسیار مهم‌تر از خود فرایندی است که منجر به رشد اقتصادی شده است، 3. فقط

سرمایه‌داران می‌توانند به چنین نتایجی دست پیدا کنند. علاوه بر این لنین به بی‌طرفی تکنیک‌های مدیریت

سرمایه‌داری، به خصوص تیلوریسم باور داشت. به همین دلیل نیز او به این جمع‌بندی رسید که

کمونیست‌ها می‌توانند مثل سرمایه‌داران اقتصاد را بگردانند، آن‌هم بدون این‌که دستان خود را در این

کار کثیف کنند. اما طنز تلخ قضیه در این است که شاید اقدامات لنین برای جلوگیری از به قدرت

رسیدن ضدانقلاب اجتناب‌ناپذیر بود، اما بدون‌شک این اقدامات در درازمدت باعث تقویت روند احیای

سلسله مراتب سنتی رهبری مؤسسات شدند. بنا بر این آموزش منفی درسی که از آزمایش روسیه

---

<sup>9</sup> شواهد دست اول در مورد به کارگیری کارکنان در مورد این مساله مبتنی بر اسناد جدید آرشیو‌هایی است که به تازگی قابل دسترس شده‌اند. همچنین مراجعه شود به: Murphy 2005, S. 63-74.

می‌گیریم کاملاً روشن است: در صورتی که در تمام دوران فرایند انقلابی دست به اقدامات مناسبی زده نشود، انقلاب سوسیالیستی به‌طور خود به خودی منجر به کنترل کارگری نمی‌شود. آنچه را که کارگران در سال 1917 به دست آوردند، نشان‌دهنده‌ی امکانات و توانایی‌های کنترل کارگری در ابعاد ناشناخته شده‌ی آن تا آن زمان است. شکست تلاش‌های آن‌ها بیانگر نقص اهداف آن‌ها نیست، بلکه در مورد روسیه بیانگر شرایط نامناسب تاریخی است. تمام شرایط سؤال‌برانگیز با نقش پیشرو روسیه در انقلاب مرتبط هستند. همان‌طور که قبلاً تاکید شد، نتایج تولید سرمایه‌داری زیر سؤال نرفتند. دوماً عقب‌افتادگی اقتصادی جامعه‌ی روسیه را انفجارآمیز کرده بود و از حکومت انقلابی انتظار می‌رفت که حمایت اساسی از رشد اقتصادی بکند. ثالثاً کارگران تحت یک سری ضعف‌های ویژه عمل می‌کردند که تعیین‌کننده‌ترین آن‌ها کمبود تجربه‌ی کافی در زمینه‌ی سازمان‌یابی برای هماهنگ کردن موفقیت‌آمیز خودگردانی مؤسسات بود. نهایتاً در جنگ داخلی به دلیل حمایت خارج از ضدانقلاب، شرکت مستقیم کارگران مصمم در جنگ اجتناب‌ناپذیر شده بود. در آوریل 1918 فقط 200.000 نفر از مسکو به جبهه‌ی جنگ اعزام شدند، کسانی هم که زنده به کارخانه‌های‌شان بازگشتند دیگر فرصت تأثیرگذاری کلکتیو را به دلیل کثرت تلفات کارگران پیشرو دیگر از دست داده بودند.

سه مورد از سیاست کنترل کارگری انقلابی

انقلاب روسیه در مبارزه بر علیه سرمایه‌داری به پیروزی بسیار نزدیک بود علیرغم این‌که اولین نمونه‌ی انقلاب با این ویژگی نیز بود. اما نهایتاً همان‌طور که شاهد بودیم این انقلاب از غلبه‌ی همه‌جانبه بر سرمایه‌داری بسیار دور افتاد. انقلاب اکتبر از لحاظ سیاسی و نظامی سرمایه‌داران را شکست داد، اما

نظریات و عمل‌کرد سرمایه‌داران در زمینه‌ی سلسله‌مراتب هر می در محل کار به حیات خود ادامه داد. برعکس در ایتالیا، اسپانیا و شیلی رخدادها مسیر کاملاً متفاوتی داشتند. سرمایه‌داران در هر سه مورد توانستند موقعیت‌شان را به خون‌بارترین و افراطی‌ترین شکل خود یعنی به شکل فاشیستی حفظ کردند. اما در هر سه مورد برای اولین بار کارگران به پیشرفت‌های بزرگی نائل شدند که بیان‌گر اهمیت کنترل کارگری در انقلابات فعلی و آتی هستند.

### ایتالیا 1920

اشغال کارخانه‌ها در سپتامبر 1920 در ایتالیا از بعضی جنبه‌ها محدودتر از اقدامات مشابه آن در مناطق دیگر بود. اشغال کارخانه‌ها به مدت کمتر از یک ماه طول کشید و در این مدت حکومت بورژوازی بر سر قدرت باقی ماند. عقب‌نشینی بلاواسطه‌اشان مبتنی بر یک مصالحه بود. اما هر دو طرف شکی نداشتند که مساله بر سر سرنوشت سلطه‌ی طبقاتی و حاکمیت دولت است (Spirano 1975, 105, 135). اشغال کارخانه‌ها اولین نمونه در دموکراسی سرمایه‌داری بود و باعث گسترش این ایده شد که کارگران نه فقط از طریق وقفه در تولید (اعتصاب عمومی)، بلکه همچنین از طریق کنترل تولید می‌توانند دست به انقلاب بزنند. امکانات کوتاه‌مدت این اقدام بسیار محدود باقی ماندند، از یکطرف به این دلیل که کارگران دارای استراتژی برای دوران پس از اشغال کارخانه‌ها نداشتند و از سوی دیگر به دلیل واکنش مرددانه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار به این رخداد. علیرغم این‌که اشغال کارخانه‌ها نقطه‌ی عطف تکامل دوازده ماهی مبارزات کارگران - به انضمام پیروزی سوسیالیست‌ها با اکثریت آراء در انتخابات بود. اما این اقدام نتیجه‌ی تصمیمی خودانگیخته و به علت جلوگیری از ورود کارگران به کارخانه‌ها بود

(همانجا، ص. 57). جواب مستقیم و متحدانه‌ی کارگران بر مبنای برنامه‌ریزی قبلی و جمع‌بندی از

رخدادهای آن دوره نبود. شیوه‌ی برخورد سرمایه‌داران نیز نه فقط به دلیل ترس از تخریب کارخانه‌ها

بود، بلکه دو عامل تصادفی دیگر نیز بر روی این شیوه‌ی برخورد تأثیر گذاشته بودند: اولاً کاهش

دوره‌ای تقاضا برای تولیدات کارخانه‌ها (همانجا، ص. 44) و ثانیاً سیاست مدبرانه‌ی راهبردی حیوانی

جیولوتی در عرصه‌ی ملی.

این عوامل فقط باعث تأخیر جواب قاطع سرمایه‌داران شد. واکنش گسترده با روی کار آمدن فاشیست‌ها

در سال 1922 آغاز شد. تصادفی نبود که ایتالیا چه از لحاظ اشغال کارخانه‌ها و چه از حیث فاشیسم

نقش "پیشروای" داشت. تجربه‌ی تصاحب کارخانه‌ها به کابوس بورژوازی تبدیل شد ( Salvemini )

(1973, 278). استراتژی صبورانه‌ی جیولوتی در درجه‌ی نخست از یک جنبه تأثیر آرامش‌بخشی داشت:

این استراتژی امکان موفقیت کوتاهمدت را برای او فراهم کرد، چرا که کارگران از امکان گسترش

دامنه‌ی تأثیرگذاری‌شان فرای کارخانه‌هایی که اشغال کرده بودند، برخوردار نبودند. اما امید بزرگ

جیولوتی فقط پیروزی در مبارزه‌ای مستقیم نبود. همان‌طور که او در خاطراتش یادآوری کرده، وی از

این موضع حرکت می‌کرد که در صورتی که در کوتاهمدت واکنشی به اشغال کارخانه‌ها نشان داده

نشود، خود کارگران به عدم توانائی‌شان در هدایت مستقلانه‌ی تولید پی خواهند برد - ارزیابی که

بدون شک مختص طبقه‌ای بود که جیولوتی آن را نمایندگی می‌کرد (Cammett 1967, 117). با

این‌حال این ارزیابی راحت‌طلبانه برای همیشه منهدم شد. خطر طبقه‌ی کارگر برای بورژوازی خیلی

بیشتر از آنی بود که جیولوتی ارزیابی کرده بود و در عین حال نیز توجهی برای به کارگیری روش‌های جدید سرکوب بود (همان جا، ص. 121).

اشغال کارخانه‌ها در ایتالیا علیرغم عمر کوتاه‌شان در مقایسه با نمونه‌ی روسیه برای کارگران گام بسیار مهمی به جلو محسوب می‌شد. کارگران در روسیه ابعاد قابل توجه‌ایی از بی‌نظمی و عدم سازمان‌یابی از خود نشان دادند که در بعضی موارد به سوءاستفاده‌ی آشکار از موقعیت به وجودآمده تبدیل شد. عواملی که توجیه‌گر تاکتیک سرکوب‌گرانه‌ی لنین بودند. برعکس در کارخانه‌های ایتالیا "غیبت از کار در میان کارگران بسیار ناچیز، نظمی مؤثر و آمادگی بسیار زیاد برای مبارزه" حاکم بود ( Spriano 1975, 84). برعکس روسیه که مؤسسات خودگردان به صورت مجزا وارد مناسبات با بازار شدند، کارگران در ایتالیا توانستند تا حدمعینی سیاست فروش محصولات چند کارخانه را با یکدیگر تنظیم کنند (Williams 1975, 246f). کارگران ایتالیایی نشان دادند که تسلط بر کارخانه‌ها تنها آلترناتیو در مقابل هرج و مرج نیست.

شاید این موضوع پارادوکس به نظر برسد که نظم انقلابی کارگران در شرایطی که آن‌ها از قدرت سیاسی فاصله‌ی بسیار زیادی داشتند، پیشرفت‌های بسیار بیشتری را به همراه داشت تا در کشوری که کارگران خود را طبقه‌ی مسلط در جامعه تلقی می‌کردند. با این وجود خودنظمی گسترده در میان کارگران ایتالیایی مبتنی بر دو نیازمندی عملی بود: الف) هشجاری در مقابل تحریکات دشمن در مناطقی که کارخانه‌ها توسط نیروهای مسلح کارگران اشغال شده بودند؛ ب) گسترش حمایت بخش‌های وسیع مردم.

اما برای درک چرایی توانایی متناسب کارگران ایتالیایی با چالش‌هایی که در مقابل آن‌ها قرار داشت بایستی به‌طور دقیق‌تری به این مساله به پردازیم که روند تحولات سیاسی ایتالیا بسیار خودیژه بود. ایتالیا به طور عام دارای ویژگی‌های کشورهای بود که دیرتر صنعتی شدند، نظیر آلمان و روسیه و هم گرایشاتی برای مبارزات قانونی نظیر غرب و شمال اروپا. صنعتی‌سازی دیر هنگام باعث جهت‌گیری انقلابی طبقه‌ی کارگر شده بود، بدین‌ترتیب امکان طرح مطالبات دمکراتیک در مبارزات کارگران فراهم شد و نیز باعث شد که اتحادیه‌ها در مقایسه با کشورهای دیگر سازمان‌هایی کمتر "اقتصادی" باشند (Cammett 1967, 22). به همین دلیل در ایتالیا زمینه‌ای برای تضاد فاحش بین آگاهی "تردیونیستی" و آگاهی طبقاتی وجود نداشت، تضادی که تا درجه‌ی معینی نقش تعیین‌کننده در اندیشه‌ی لنین داشت.

از این جنبه ارتباط درازمدت بین سوسیالیسم و آنارشیسم تا سال‌های 1860 از خودیژگی‌های برجسته‌ی ایتالیا به شمار می‌آید (Procacci 1971, 395). گرامشی به مدت کمتر از یک سال قبل از اشغال کارخانه‌ها نمونه‌ی بارزی از این ارتباط را مطرح کرد: "دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند فقط در یک نوع سازمانی عملی شود، در سازمانی که برای فعالیت نهایی تولیدکنندگان نمونه‌وار است، و نه برای کار مزدی، کار بردگی سرمایه. شورای کارخانه اولین هسته‌ی چنین سازمانی است. (...) شورای کارخانه مدل دولت پرولتری است" (Gramsci 1967, 41f).



جنگ داخلی اسپانیا در بعضی از مناطق این کشور امکان بارزی را فراهم نمود که تا آن زمان کنترل کارگری به‌طور کامل در آن گسترش‌یافته و متحقق شده بود. اگرچه افکار عمومی جهان در آن زمان به ندرت از این موضوع آگاهی پیدا کردند، اما اطلاعات به روزشده‌ی مناسبی از گزارشات شاهدان عینی قابل دسترس هستند. این اطلاعات نقطه‌ی مرکزی قابل ارجاعی برای هر نوع استراتژی انقلابی است که هدفی فراتر از کسب قدرت سیاسی دارد، محسوب می‌شوند.

در زیر مبانی اساسی تجربه‌ی کنترل کارگری در اسپانیا را به‌طور خلاصه مطرح می‌شود.<sup>10</sup>

اولاً کنترل کارگری در تمام بخش‌های اقتصاد اجراء شد. علیرغم این‌که کنترل کارگری بیش از پیش در کشاورزی رشد پیدا کرده بود، اما حداقل در یک شهر (بارسلون) همچنین در صنایع و بخش خدمات عمومی نیز متحقق شده بود. دوماً تغییرات نهادی و بسیار رادیکال بودند. این تغییرات اغلب شامل الغاء پست‌های معینی از رؤساء، مساوی‌سازی حقوق‌ها و حتی لغو پول در بعضی از زمین‌های کلتیو بود. به ویژه این واقعیت قابل‌توجه است که تقریباً تمام کشاورزان در پروسه‌ی سلب‌مالکیت از زمین‌ها برای مالکیت اجتماعی بر زمین‌های تقسیم‌شده اولویت قائل شدند. سوماً تغییرات رادیکال همواره با حداکثر اعتماد به مشارکت توده‌ها و توانائی‌های‌شان به‌طور مستقیم و غیرمستقیم عملی می‌شدند. چهارماً این تغییرات برخلاف بسیاری از پیش‌داوری‌ها نه فقط باعث کاهش کارآیی‌ها نشدند، بلکه اغلب پیشرفت‌های فناوری و سازمانی را نیز به همراه داشتند، به‌عنوان نمونه در ادغام کردن نانوائی‌های بارسلون یا در ادغام کل صنایع چوب کاتالونیا. و نهایتاً این‌که خودگردانی کارخانه‌ها در بعضی از مناطق به مدت سه سال یعنی

<sup>10</sup> برای مطالب این بخش مراجعه شود به: Leval 1975 و Dolgoff 1974، فصل 6 و 7.

تا زمان سرکوب قهرآمیز آن‌ها ادامه پیدا کرد. بنا بر این زمان کافی برای اثبات این را در اختیار داشتند که فرمی عملی برای سازماندهی [تولید] هستند. دامنه‌ی جنبش توده‌ای در اسپانیا آن‌چنان گسترده بود که بیان سیستماتیک آن نیاز به تأملات عمیق‌تری دارد. اما ما می‌خواهیم در اینجا برخی از خطوط اساسی آن را ترسیم کنیم.<sup>11</sup>

ما در اسپانیا نیز مثل ایتالیا با یک مؤلفه‌ی آنارشستی در چارچوب فرهنگ کارگری برخورد می‌کنیم، همچنین در این کشور چارچوب قانونی برای مبارزات کارگری وجود داشت. اما با این وجود اسپانیا از لحاظ اقتصادی عقب‌افتاده‌تر بود، قانون اساسی‌اش تازه‌تر و آنارشسیسم‌اش قوی‌تر از ایتالیا بود. آنارشسیست‌ها و سوسیالیست‌ها قبل از استقرار جمهوری در اسپانیا (1931) دو اتحادیه‌ی رقیب با یکدیگر را تأسیس کردند. آنارشسیست‌ها طبیعتاً در تشکیل دولت‌ها مشارکت نمی‌کردند، اما آرای آن‌ها در انتخابات بدون شک به نفع احزاب چپ بود. در فوریه‌ی 1936 قطبی‌شدن جامعه‌ی اسپانیا بیشتر از دوران پس از جنگ در ایتالیا بود و جبهه‌ی خلق توانست اکثریت را در پارلمان به دست آورد. کارگران و دهقانان علیرغم این‌که دولت جدید را دولتی انقلابی نمی‌دانستند اما در عین حال آن را تا درجه‌ی معینی دولت خودی و اولین تغییرات انجام‌شده توسط دولت جدید را مثبت ارزیابی می‌کردند.

با این حال قوی‌ترین کاتالیزاتور از طرف نیروهای ارتجاعی ایجاد شد که در عین حال نشان‌دهنده‌ی ویژه‌گی‌های مختص نمونه‌ی اسپانیا نیز هست. فاشیسم در ایتالیا و در آلمان تازه پس از دوران اوج جنبش کارگری وارد عمل شد. این دوران اوج در ایتالیا علیرغم انسجام بورژوازی مدت نسبتاً طولانی ادامه پیدا

---

<sup>11</sup> در مورد مطالب بعدی مقایسه شود با: Brenan 1950, Teil II; Jackson 1965, Kap. 1; Pane 1970, Kap. 2.

کرد، در آلمان با اتحاد فاجعه‌بار سوسیال دمکرات‌ها با ژنرال‌ها در هم‌شکسته شد. بورژوازی سال‌های دهه‌ی 30 در اسپانیا طبقه‌ای در حال رشد بود. بخش مهمی از این طبقه در دولت جبهه‌ی خلق نمایندگی می‌شد که در عین حال بیان‌گر وضعیتی غیرعادی نیز بود. تا آن زمان تمام طبقات بورژوازی که دیرتر تکامل پیدا کرده بودند، توجه خاصی داشتند که از هرگونه اتحاد با طبقه‌ی کارگر خودداری کنند. اما بخش دیگر طبقه‌ی حاکم لیبرالیسم بورژوازی جمهوری‌خواه را حتی به عنوان اقدامی اضطراری موقتی محسوب نمی‌کرد و به همین دلیل از حمله‌ی برق‌آسای فرانکو در ژوئیه‌ی 1936 حمایت نمودند. اقدامی که جنبش فاشیستی اسپانیا آن را با تدارکات حداقلی، با توجه به رضایت قبلی مردم از دولت انجام داد.

حمله‌ی متقابل از پائین ناگهانی، گسترده و انقلابی بود. مقاومت گسترده‌ی مردم بسیار فراتر از آن چیزی بود که بورژوازی جمهوری‌خواه توانایی سازمان‌دهی آن را داشت؛ و درست در همین شرایط اقداماتی عملی شدند که حتی مترقی‌ترین احزاب سهم در دولت متحقق‌شدن‌شان را فقط در آینده‌ای دور تصور می‌نمودند. شورش نظامیان قوه‌ی قهر دولت جمهوری را به زنجیر کشید. این امر از یک طرف تهدیدی مرگبار برای کارگران و دهقانان بود و از طرف دیگر سازوکارهایی غیرمنتظره‌ای را برای آن‌ها مهیا نمود. به همین دلیل کارگران و دهقانان سعی کردند که به سرعت این خلاء را پر کنند. آن‌ها ظرف مدت دو هفته صنایع، مؤسسات خدمات عمومی و کشاورزی را در شرق اسپانیا اشتراکی کردند (BROUÉTÉMIME 1972, KAP.5). با کمونیه‌هایی که واقعاً متعلق و به نام آن‌ها بود و دیگر می‌بایستی از آن‌ها دفاع می‌کردند و تمام امکاناتی که در اختیار داشتند باید در مبارزه‌ی نظامی بر علیه فاشیسم به کار می‌گرفتند. دولت جمهوری بر سر دو راهی گیر کرده بود. از یک طرف بدون حمله‌ی متقابل مردم

فوراً سقوط می‌کرد و از طرف دیگر به هیچ وجهی نمی‌توانست خود را با انقلاب اجتماعی همساز کند. به همین دلیل بخشی از نیروهایش را برای مقابله با ارتش ملی فرانکو گردهم آورد، ولی به‌طور هم‌زمان نیروهایی را برای سرکوب جنبشی بسیج کرد که اساساً مقاومت را امکان‌پذیر کرده بود. این نیروها می‌بایستی در مه 1937 بتوانند به پیروزی قطعی ضدانقلاب در بارسلون کمک کنند (همان‌جا، 288).

واکنش کارگران و دهقانان دوگانه بود. آن‌ها درگیر معضلی بودند که اساساً نقطه‌ی متضاد معضل دولت بود. آن‌ها علیرغم پافشاری بر حفظ دست‌آوردهای اجتماعی کسب شده، نمی‌خواستند که شکاف بین نیروهای ضدفاشیستی را عمیق‌تر نمایند. از این‌رو آن‌ها تمایل به عقب‌نشینی از تمام کمونیت‌های تحت کنترل مستقیم‌شان داشتند، که همچنین به معنای خلع‌سلاح خودشان به نفع تلاش‌های مشترک نظامی بود.

این پاپس کشیدن تا درجه‌ی معینی در دوران اوج اولیه‌ی انقلاب نیز بروز کرد. رخدادی کلیدی در 21 ژوئیه 1936 در بارسلون اتفاق افتاد. پس از آن‌که کارگران مسلح بورژوازی را مجبور به فرار کردند، رئیس جمهور کاتالونیا به کارگران پیشنهاد کرد که قدرت را به دست بگیرند. آن‌ها این پیشنهاد را رد کردند. یکی از رهبران آنارشیست‌ها علت رد این پیشنهاد را چنین توضیح داد: "ما در صورت قبول این پیشنهاد، می‌توانستیم به تنهایی قدرت را در دست بگیریم، خواست‌های خود را به‌طور کامل عملی کنیم و اعلام کنیم که دولت نابود شده است و به‌جای آن حکومت واقعی توده‌ها را سرکار بیاوریم، اما ما اعتقادی به دیکتاتوری نداشتیم، دیکتاتوری که بر علیه ما اعمال شد، و ما نمی‌خواستیم این دیکتاتوری را به نام دیگران اعمال کنیم حتی در زمانی که قادر به اجرای آن بودیم" (همان‌جا، 131).

با توجه به نتیجه‌ی این منازعات دشوار نیست که چنین اظهاراتی را فاجعه‌بار، یا احمقانه ارزیابی کنیم. اما تراژدی و بلاهت را کسانی به‌طور کامل متحقق کردند که فقط در چارچوب درکی فکر می‌کردند که از مفهوم قدرت دولت داشتند. در زمانی که آنارشیست‌ها از کارگران حمایت می‌کردند، اما حاضر به نمایندگی آن‌ها نشدند، کمونیست‌ها با کمال میل قدرت را به دست گرفتند و با قاطعیتی جدی‌تر از بورژوازی و همپیمانان‌اش برای بازپس گرفتن و لغو دست‌آوردهای انقلابی کارگران اقدام کردند (THOMAS 1961, 436). ریشه‌های مواضع "کمونیست اروپائی" متأخر سانتیاگو کاریلو را بایستی در تجارب آغاز دوران فعالیتش جستجو نمود. وی در ژانویه‌ی 1937 زمانی که دبیرکل جوانان سوسیالیست - کمونیست بود اعلام کرد که: "ما جوانان مارکسیست نیستیم. ما برای جمهوری دمکراتیک پارلمانی مبارزه می‌کنیم" (همان‌جا، 366). اهمیت عملی چنین اظهاراتی پس از ماه مه 1937 زمانی آشکار شدند که دولت جمهوری با مشارکت کمونیست‌ها شروع به برقراری دوباره‌ی مالکیت خصوصی به‌طور سیستماتیک در اقتصاد و صنایع کرد.<sup>12</sup> تقریباً دو سال قبل از پیروزی قطعی فاشیسم. کارگران و دهقانان اسپانیایی در مدت کوتاه جمهوری به‌نحوی جدی و فشرده آن چیزی را تجربه کردند که کارگران روسیه پس از 1917 از سر گذرانده بودند. اما بازپرداخت ذهنی این روی‌کرد به‌نحو دیگری صورت گرفت. شالوده‌ی مخالفت لنین در رابطه با خودگرانی قبل از هر چیز مساله‌ی توانمندی‌ها بود. برعکس در اسپانیا به دلیل تأثیرات آنارشیست‌ها کمبودی در مورد افرادی که به خوبی آموزش دیده بودند، وجود نداشت، علاوه بر این‌که آن‌ها حاضر بودند که بدون برخورداری از امتیازات ویژه‌ی توانائی‌های‌شان را به کار به گیرند.

<sup>12</sup> اکونومیست در فوریه‌ی سال 1938 نوشت: "دخالت دولت در صنایع بر علیه اشتراکی‌سازی و کنترل کارگری دوباره مالکیت خصوصی را برقرار نمود". فراز از Broué/Témime 1972, S. 313.

استدلال برای سرکوب کنترل کارگری را نه در ضعف‌های کارگران، بلکه قبل از همه در شرایط جهانی آن دوره جستجو شد. این عامل با توجه به حمله‌ی نیروهای ناسیونال سوسیالیست و فاشیست از آلمان و ایتالیا در کنار فرانکو بسیار مهم بود. اتحاد شوروی تنها قدرت خارجی بود که آماده بود از جمهوری پشتیبانی کند. اما استالین نمی‌خواست که با این حمایت از انقلاب پیمان دفاعی‌اش را با فرانسه به خطر بیندازد. به عبارت دیگر احزاب کمونیست از این موضع دفاع می‌کردند که تنها امید برای دریافت حمایت مضاعف، جلوه دادن جنگ بر علیه فرانکو به عنوان انتخاب بین فاشیسم یا دموکراسی است. در مورد اهداف ما کافیست که در اینجا به سه موضوع اشاره شود. اولاً اثبات شد که این پیش‌فرض که دولت‌های بورژوایی تحت تأثیر چنین استدلال‌هایی قرار می‌گیرند کاملاً بی‌اساس بوده است. دوماً این نکته برای حمایت خارجی توسط کارگران محدودیت‌های جدی به وجود آورد. زمانی که هزاران کارگر سیاسی داوطلبانه به اسپانیا آمدند، میلیون‌ها کارگری که در کشورشان مانده بودند، دلیلی نمی‌دیدند که این منازعه را به عنوان مبارزه‌ی طبقاتی درک کنند. در نتیجه آن‌ها در حاشیه‌ی مبارزات باقی ماندند. در خود اسپانیا بدو تأثیرات این سیاست در توانایی مبارزاتی کارگران و دهقان مخرب و نابودکننده بود.

### شیلی 1970 - 1973

شیلی در زمان آنده به دلایل متعددی ادامه‌دهنده‌ی مستقیم اسپانیای انقلابی بود. به دلیل پیروزی در انتخابات، کنش‌های کارگران، تنش بین چپ‌ها، حمایت‌های تعیین‌کننده از خارج و بالاخره شکست خونین. اما شیلی در بسیاری از جنبه‌ها به مرحله‌ای که اسپانیا به آن رسید، ارتقاء پیدا نکرد. به‌طور مثال کارگران و دهقانان در شیلی عمدتاً مسلح نبودند، و هیچ یک از مناطق این کشور را کنترل نمی‌کردند. با این وجود

مورد شیلی کل تجارب کنترل کارگری را یک قدم جلوتر بُرد: تبادل نظر بین کارگران آگاه با دولت منتخب مردم عمدتاً بدون هیچ مانعی انجام می‌شد.

برخلاف دولت جبهه‌ی خلق اسپانیا، دولت آئنده اکثراً از احزاب طبقه‌ی کارگر تشکیل شده بود که حداقل در برنامه‌های‌شان از کنترل کارگری دفاع می‌نمودند. سنت‌های آنارشیستی در میان کارگران شیلی بسیار ضعیف بود، و کارگران خودشان را از طریق اتحادیه‌ها با احزابی که در قدرت بودند هویت‌یابی می‌کردند. فقط دهقانان قبل از سال 1970 به اشغال مستقیم اقدام کردند. کنش‌های مستقل کارگران بسیار گسترده‌تر از ایتالیا یا اسپانیا بوده و در واقع محصول جانبی چالش در حوزه‌ی دولت بود. کارگران شیلی هرگز به اندازه‌ی کارگران اسپانیا، به خصوص کاتالونیا به قدرت نزدیک نشدند، اما اگر چنین موقعیتی به وجود می‌آمد آن‌ها قدر مسلم با آن مخالفت نمی‌کردند. به همین جهت مشکلی که در مقابل آن‌ها قرار داشت درست متضاد با مشکلی بود که کارگران اسپانیایی با آن درگیر بودند: یک نسل تمام تحت دولتی قانونی و فعال و پس از 18 سال پیروزی‌های روبه رشد دائمی در انتخابات به این اندیشه عادت کرده بود که از طریق پیروزی در انتخابات می‌تواند منافع خود را به کرسی بنشانند. آن‌ها تازه پس از پیروزی آئنده در انتخابات به ابعاد گسترده‌ی مسئولیت‌شان در رخدادهای سیاسی واقف شدند.

نقش مستقیم آن‌ها در آغاز بسیار دفاعی بود. کارگران فقط اداره‌ی اولین کارخانه‌هایی را بر عهده گرفتند که صاحبان آن‌ها به‌طور یک‌جانبه دستور کاهش تولید را داده بودند (NACLA 1973). کارگران بدواً ضرورتی نمی‌دیدند که خودشان مستقیماً کنترل این کارخانه‌ها را بدست به گیرند؛ آن‌ها به احتمال بسیار زیاد در آن دوره می‌خواستند که از دولتی حمایت کنند که متعلق به خودشان می‌دانستند. در درجه‌ی نخست

سلب مالکیت سیستماتیک از پائین فقط در روستاها انجام گرفت. به این دلیل که تازه در سال 1967 رفرم ارضی که مالکیت فردی را به زمین‌هایی با 80 هکتار محدود کرده بود به تصویب رسید، اما این رفرم عملی نشد. هر دو گروه، کارگران و دهقانان با آگاهی از حمایت جناحی که رسماً سر کار بود دست به عمل می‌زدند. این حمایت در ابعادی بسیار گسترده‌تر از موارد قبلی صورت گرفت و آن‌هم نه با این دلیل که دولت از پیروزی‌اش بر راست‌ها کاملاً مطمئن شده بود، بلکه به این دلیل که دولت از دوجنبه نیاز به حمایت چپ‌ها داشت: اولاً با توجه به حمایت آن‌ها در انتخابات و دوماً به این دلیل که با حمایت چپ‌ها می‌توانست تا حدودی با محاصره‌ی اقتصادی بورژوازی به‌صورت متحد مقابله کند. در هر صورت قوانین وزارت کار در اداره‌ی امور کارخانه‌ها در "آرنای اجتماعی" (بخش ملی) اقتصاد مقرر کرده بود که اکثریت اعضای شوراهای نظارت بر کارخانه‌ها از نمایندگان منتخب کارگران باشند. کارگران نشان دادند که از طریق مشارکت بهتر در اداره‌ی کارخانه‌ها بازدهی کارشان افزایش پیدا کرده است. در این‌جا کارگران خود را محدود به منافع بخش اقتصادی خاصی نکرده و درگیر رقابت لفظی با یک دیگر نشدند، بلکه خود را با کل فرایند تغییرات اقتصادی هماهنگ کردند.<sup>13</sup>

با این‌حال دولت آلوده قادر نبود از سازمان‌های نهادینه شده فاصله بگیرد. بورژوازی از طریق تحریم سیاسی تعیین‌کننده باعث تسریع تغییرات شد، فقط کارگران قادر به دادن پاسخ مناسبی به این وضعیت بودند. در اکتبر سال 1972 اعتصاب از بالا که جریان روند عادی امور را مختل نمود. از این‌رو سلب مالکیت ضروری شده بود، نه به عنوان هدفی انقلابی، بلکه برای تضمین خدمات عمومی. در این دوره

---

<sup>13</sup> مقایسه شود با Zimbalist, Petras 1975f., S. 25, 27, برای بررسی جامع نمونه‌ی شیلی مقایسه شود با Zimablist 1978 و تفسیرهای در Wallis 1983, S. 186-188.



تضاد بین دولت منتخب قانونی با کارگران آگاه به منافع طبقاتی‌شان کاملاً بیش از پیش بارز شده بود.

اگرچه کارگران با باز نمودن مجدد کارخانه‌ها باعث نجات دولت شدند. با ورود نظامیان اما پیروزی‌شان

دودستی تقدیم شد: حمایت نظامی از انتخابات کنگره در مقابل پس دادن کارخانه‌های اشغال شده.<sup>14</sup>

هرگز به‌طور کاملاً دقیق نمی‌توان گفت که کدام آلترناتیو در آن زمان ممکن بود. اما یکی از طرفداران

سرسخت مصالهی آینده اذعان نمود که ارتش در آن دوره توانایی کودتا را نداشته است (BOORSTEIN

1977, 212). به نظر کارگران این مصالعه شکست کامل بود و به معنای پایان حمایت رسمی از کنترل

کارگری بود، البته به استثنای حمایت از اشغال مجدد کارخانه‌ها به عنوان پاسخی هر چند موقتی به تلاش

برای کودتا در ژوئن 1973. با این‌حال در این دوره قدرت در دست ارتش بود و تا پیروزی کودتا در

سپتامبر کارگران در کارخانه‌های خودگردان مدام از طریق هجوم‌های سیستماتیک و تهدیدهای نیروهای

ارتش تحت فشار قرار می‌گرفتند. دولت که دیگر از هیچ قدرتی برخوردار نبود، در مقابل این اقدامات

سکوت کرد. دولت اما از مدت‌ها قبل انتخاب خود را کرده بود. مثل اسپانیا کنش‌های کارگران "از طرف

نیروهای خودی" اگرچه در ابعاد کمتر اما با قاطعیت هرچه بیشتری خفه شد.

با این وجود نمونه‌ی شیلی نشان داد که حداقل پشتیبانی دولت از کنترل کارگری امکان‌پذیر است. بخشی

از احزاب در دولت ائتلافی، به ویژه جناح چپ حزب سوسیالیست برای این استراتژی اولویت قائل بود،

اما بدون هیچ‌گونه اقدام مشخصی برای هماهنگی بین کارخانه‌های خودگردان. کارگران این کارخانه‌ها

علیرغم بالاترین درجه‌ی مشارکت هیچ‌گونه توهمی در مورد دامن‌های تأثیرگذاری اقدامات‌شان نداشتند.

---

<sup>14</sup> برای توصیف جامع مقایسه شود با Smirnow 1979. برای ترسیم دقیق‌تر کنترل کارگری مراجعه شود به Guzmán 1978.

آن‌ها بیشتر خود را جزئی از بخش سیاسی محسوب می‌نمودند (ZIMBALIST, PETRAS 1975, 25)، و اگرچه با اندکی تأخیر این دیدگاه را داشتند که مبارزه برای حفظ محل کار با چالش در سطح دولت درآمخته است.

آموزش‌هایی از تجارب قبل از سال 1989

نبایستی تأکید خاصی بر این موضوع شود که مبارزه برای کنترل کارگری و سوسیالیسم جدایی‌ناپذیر هستند. اما در عمل همواره این مشکل به وجود آمده است که این دو اهداف در تنش با یکدیگر قرار گرفته‌اند. "سوسیالیسم" در انحصار رسمی یک حزب (یا چند حزب) بوده است، درجایی که خودگردانی شکل عمل مستقیم خود کارگران و دهقانان بوده است. نفوق یک جنبه بر جنبه‌ی دیگر در نهایت همواره شکستی در راه جامعه‌ای بدون طبقات بوده است. "سوسیالیسم" بدون خودگردانی منجر به احیا یا تداوم جدی تمایزات اجتماعی شده و خودگردانی بدون رهبری جدی سیاسی به ساده‌گی سرکوب شده است.

اگر به‌طور دقیق‌تری این مساله را ارزیابی کنیم می‌توانیم بگوئیم که دو نوع عدم‌موفقیت وجود داشته است که عدم‌موفقیت یکی، باعث عدم موفقیت نوع دیگر شده است. به‌طور مثال هر شکست قیام کارگران برای بعضی از کارگزاران حزب امکان کسب حقانیت را از طریق انتقاد از خصلت خودانگیخته و فاقد انضباط قیام‌ها را فراهم می‌نماید. به‌طور همزمان هر نوع ناامیدی از دولت انقلابی نیروهای رادیکال اختیارگرا را در رد تمام استراتژی‌های تقویت کرده که مبنای حرکت خود را به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بدنه‌ی جامعه قرار نمی‌دهند. آوانگارد و توده‌ها، حزب و طبقه به جای این‌که به یکدیگر نزدیک شوند از یکدیگر

فاصله می‌گیرند. برای از بین بردن این فاصله چه شرایطی باید به وجود بیاید؟ مورد ایتالیا در مقایسه با موارد دیگر تشریح شده بیانگر بالاترین درجه‌ی وحدت است. با این حال حزب انقلابی این کشور هنوز در مرحله‌ی اولیه‌ی تأسیس‌اش بود و از قدرت بسیار فاصله داشت. اما در شیلی همکاری موقت، تازه پس از آن که احزاب طبقه‌ی کارگر با پیش‌شرط‌های بسیار محدودکننده وارد دولت شدند، صورت گرفت. اما نتیجه این بود که هر چه خودکنشی کارگران گسترش پیدا می‌کرد، حمایت احزاب نیز از این اقدامات کمتر می‌شد. حمایت و پشتیبانی در سومین سال دولت آلنده محدود به نیروهای خارج از دولت ائتلافی شده بود. به نظر می‌رسد که روسیه و اسپانیا علیرغم تمام تفاوت‌ها مدلی را برای قطبی‌شدن ارائه کردند که بدو در همه‌جا گرایش مشخصی را تعیین بخشید.

هنوز بایستی روی مبانی همکاری موفقیت‌آمیز بین کنش‌های خودگردان و استراتژی سیاسی کار نمود، اما چهار مورد نامبرده شده در این زمینه ارزشمند هستند.

یکی از مشکلات اصلی دانش سازمان‌یابی و فناوری متخصصان است. ما در اینجا می‌توانیم چند نتیجه‌گیری را ارائه کنیم. اولاً: یک جنبش واقعی زمانی به خودگرانی منجر می‌شود که به میزان بسیار زیادی از موضع "اولویت برای مؤسسه‌ی من" فاصله گرفته باشد، طبیعتاً و آن هم به دلیل الزامات عملی تلاش‌ها برای فرایندهای مؤثر متقابل با برنامه بین واحدهای اقتصادی. حتی زمانی که بدو فرصت برای پاسخ‌گویی به چنین الزاماتی بسیار مشروط و محدود است، اما تلاش‌های عملی خود در این زمینه فضا را برای پذیرش و یا تخمین‌های درازمدت کلان اقتصادی فراهم می‌کند. دوماً: کارگران قادر و خواستار این هستند که در حوزه‌ی فناوری آموزش ببینند. سوماً: به دلیل زمان محدود برای تغییرات بنیادین فرصت

کافی برای تعلیم دانش تخصصی لازم وجود ندارد، اما این امکان وجود دارد که از متخصصانی که تحت شرایط قدیمی آموزش دیده‌اند استفاده کرد یا متخصصان خارجی را استخدام نمود که حاضرند - حتی شاید هم مشتاقانه تحت شرایط جدید کار کنند.<sup>15</sup> بالاخره بایستی تأکید کنیم که فناوری عاملی کاملاً مستقل نیست. برعکس، این عامل چه از حیث اقتصادی و چه از نظر سیاسی بایستی ساده‌تر، عقلانی‌تر و غیرمتمرکزتر شود تا دست‌آویزها برای توجیه هیراشی نیز از بین بروند.<sup>16</sup>

دومین مشکل پیچیده با شرایطی سروکار دارد که تحت آن کنترل کارگری انقلابی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. ما قبلاً روی پیش‌زمینه‌ی سیاسی مستقیم کنترل کارگری مکتب کردیم: کنش‌ها بایستی به‌طور هم‌زمان در حوزه‌ی کارخانه‌ها و دولت به مرحله‌ی اجرا گذاشته شوند. این امر بعضاً به تصمیمات آگاهانه‌ی اکثرها، و بعضاً به خودی‌هگی‌های فرهنگی و اقتصادی هر جامعه‌ی بستگی دارد. بررسی ما با توجه به پیش‌زمینه‌ها نشان می‌دهند که امکان فراهم‌شدن شرایطی برای خنثی‌سازی متقابل عناصر متفاوت می‌تواند به وجود بیاید که در عین حال برآمد کنترل کارگری را سهل‌تر می‌نماید. اگرچه کنش‌های خودگردان همواره بخشی از جنبش‌های شهری بودند اما گه‌گاه نیز، نظیر اسپانیا، جنبش روستایی حتی قوی‌تر بود. در چارچوب بخش صنعتی بعضی مواقع صنایع سنگین محرک چنین کنش‌هایی بودند (ایتالیا)، و در بعضی موارد صنایع سبک (اسپانیا). با وجود این‌که در درجه‌ی نخست در کشورهای تکامل‌یافته‌تر اقتصادی برای کنترل کارگری تلاش شد، اما چنین جنبش‌هایی هم‌چنین در کشورهای حاشیه‌ای و تکامل‌نیافته‌تر نیز وجود داشته‌اند (شیلی، الجزایر، ایران). با وجود این‌که در محدوده‌ی قاره‌ی اروپا به‌طور مقایسه‌ای

<sup>15</sup> من خودم این مساله را در سال 1984 در نیکاراگوئه تجربه کردم. هم‌چنین در سال 1968 در فرانسه پرسنل متخصص و کارگران در خودمیریتی مشارکت داشتند. مقایسه شود با "The Liberal Profession" Seal, McConville 1968, Kap. در بعضی موارد نیز مدیران داوطلبانه در خودکنشی کارگران مشارکت کردند (Katsifas 1987, S. 106).

<sup>16</sup> در مورد فناوری خورشیدی مراجعه شود به Wallis 2004 و Commoner 1976.

کنش‌های رادیکال در کشورهای بارفاه کمتر شکل گرفتند (اسپانیا، پرتغال)، اما ظرفیت کنترل کارگری عمدتاً در کشورهای پیش‌برنده‌ی دولت رفاه (سوئد) تکامل پیدا کرد. اما اگر کشورها را از حیث مشروعیت و قانونی بودن دولت در این کشورها بررسی کنیم ما کنش کنترل کارگری را در کشورهای با دیکتاتوری نظامی، دموکراسی مشروطه و جمهوری‌های خلقی (آلمان 1918، شیلی، 1972، چکسلواکی 1968) مشاهده می‌کنیم. و نهایتاً این‌که نمونه‌های متعددی تحت شرایط مشخصی نظیر جنگ و صلح، بحران‌های اقتصادی یا خطر فاشیسم با تفاوت‌های تعیین‌کننده‌ای وجود داشته‌اند.

تمام این تأملات منجر به تبیین یک تئوری برای پیش‌گویی متحمل‌ترین شرایط تثبیت موفقیت‌آمیز کنترل کارگری نشده است. اما ما مشاهده می‌کنیم که هیچ عامل مجزایی برای کنارگذاشتن خودبخودی کنترل کارگری وجود ندارد. از این‌رو اهمیت تصمیمات آگاهانه بسیار زیاد است. شرایط عینی مشخصی به تنهایی تثبیت سنت‌های تصمیم‌گیری مشارکتی را مناسب‌تر نمی‌نمایند. چنین شرایطی در بسیاری از مناطق روستایی اسپانیا موجود بود، و همچنین کارگران در شهرها فاصله‌ی زیادی با آن نداشتند. چالش اصلی در کشورهای دیگر علیرغم ارجاع و تکیه بر گزینش‌های سیاسی بی‌واسطه، مطابقت‌سازی با چنین فرهنگی نیز هست.

مساله‌ی رهبری آخرین مساله‌ی پیچیده‌ی بزرگی است که بایستی به آن پردازیم. به نظر می‌رسد که یکی از قیدوبندها حزب انقلابی این است که در هر مرحله از تکامل کنترل کارگری ارجعیت و حق تصمیم‌گیری را مختص خودش می‌داند. مشکلات ناشی از فرمان‌برداری از حزب کاملاً روشن هستند. تلاش برای کنترل کارگری به معنای ارتقا بخشیدن به نحوه‌ی معینی از انضباط است، در حالی‌که سیاستی انقلابی

بایستی همواره قدم‌هایی فراتر از امور مختص به محل کار بردارد. بعضی از نمونه‌های اشاره شده در بالا نشان‌دهنده‌ی امکان تحقق هر دو شرایط هستند. با این وجود بایستی سنتزی قوی به صورت سیستماتیک انجام به گیرد. این سنتز بایستی تأکید مارکسی بر اهمیت فرایند کار، الزام به اشکال همکاری، و بی‌اعتمادی در مقابل "رهبران"<sup>17</sup> را دوباره گوشزد نماید، و به عواملی توجه کند که سنت لنینیستی اغلب آن‌ها را نادیده گرفت. کاستون لوال تاریخ‌نگار انقلاب اسپانیا آن را "توانایی سازمان‌یابی سریع جامعه‌ی نوین" نامید - جمله‌ای که اهمیت آن بایستی در سنتز جدید مدنظر قرار بگیرد (LEVAL 1975, 354). این توانایی فقط بستگی به تدارکات اساسی نداشته، بلکه بستگی به مشارکت گسترده‌ی انسان‌ها دارد. در صورتی که حزبی ضروری بشود، بایستی قبل از هر چیزی انسجام و خودحفاظتی جنبش تضمین شود. همان کسانی که احزاب را تشکیل می‌دهند بایستی خطرات انضباط و ریسک‌های خودانگیزگی را نیز تشخیص دهند.

در راه شکل‌گیری سنتزی نوین

سال 1989 هم نماد نقطه‌ی پایان و هم نشانه‌ی آغاز دوران جدیدی بود. در نوامبر این سال دیوار برلن فرو ریخت که نهایتاً به معنای فروپاشی کامل سوسیالیسم اولین دوره بود. اما به مدت کمتر از چندماه پس از آن خیزشی غیرمترقبه در ونزولا شکل گرفت که راه را برای انقلاب در بولیوار هموار نمود. کاراکازو قیام خودانگیزته‌ی زاغه‌نشینان بود. دلایل شکل‌گیری این خیزش سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی بود، این خیزش در نهایت به یک نیروی سیاسی تحت رهبری هوگو چاوز تبدیل شد (GOTT 2005). کنترل کارگری

<sup>17</sup> در مورد اهمیتی که مارکس برای فرایند کار قائل بود، مراجعه شود به Braverman 1974, S. 8، در مورد الزامات مارکسی همکاری مراجعه شود به Bourdet 1971, S. 102. در مورد دیدگاه مارکس در مورد "رهبران" مراجعه شود به Marx 1966, S. 209 [نامه به کوگلن، 17، آوریل 1871].

با انتخاب چاوز به عنوان رئیس جمهور در سال 1998 و اقدامات ساختاری و بنیادین او، به عاملی تعیین‌کننده در فرایند عظیم انقلابی بدل شد.

بسیار مهم است که به این روند در چارچوب شرایط جهانی نگاه کنیم. ما در این‌جا در درجه‌ی نخست به کوبا می‌پردازیم - از یک طرف به دلیل رشد و تکامل نهادهای این کشور و از طرف دیگر به دلیل حمایتش از مبارزات در ونزوئلا.

کوبا در نسخه‌ی اصلی این بررسی در سال 1978 هنوز مدنظر قرار نگرفته بود. این بررسی دربرگیرنده‌ی مواردی از کنترل کارگری بود که ارتباط مستقیم با تعمیق شرایط انقلابی قرار داشتند. انتخاب چنین مرکزثقلی برای بررسی و در عین‌حال منعکس‌کننده‌ی نمونه‌ی قابل مشاهده‌ای بود که در درجه‌ی نخست دربرگیرنده‌ی چنین لحظاتی از کنترل کارگری است. با این وجود به نظر می‌رسید که کوبا واجد چنین شرطی نباشد. حتی زمانی که کارگران مزدبگیر به خصوص در کارخانه‌های بزرگ خارجی از حامیان قدرت‌مند انقلاب به حساب می‌آمدند (ZEITLIN 1970, 277)، اشکال فعالیت آن‌ها در طول دو سال مبارزه‌ی چریکی حاوی در دست گرفتن مستقیم فرایند تولید نبود، مبارزه‌ای که سرانجام در سال 1959 منجر به پیروزی شد. تغییرات در محل کار به صورت مرحله‌ای صورت می‌گرفتند. اتورینه‌ی رسمی در دست کسانی که به عنوان رئیس منصوب می‌شدند، قرار داشت، علیرغم این‌که بعضی از رؤسای کارخانه‌ها مورد پذیرش کارگرانی که نهادهای اتحادیه‌ای آن‌ها را نمایندگی می‌کردند، قرار نگرفته بود (HARNECKER 1980, 26). این امر بخشی از رشد فرایندی عمومی بود که در اواخر سال‌های 1960 آغاز و منجر به نهادی‌شدن ارگان‌های مشورتی در محل کار گردید (ZEITLIN 1970, xxxvii-xl). وقتی که فرهنگ

برابرسازی اتوریتتهی سلسله‌مراتبی را عقب راند، دیگر روشن شده بود که مدل جدیدی از پیوند تغییرات در حوزه‌ی کارخانه‌ها و دولت شکل گرفته است. در واقعیت امر مورد کوبا نشان می‌دهد که "کنترل کارگری به عنوان عمل‌کردی عمومی صرفاً نبایستی پیامد ناگهانی بحرانی انقلابی باشد، همچنین کنترل کارگری می‌تواند هوشیارانه پرورش و گسترش پیدا کند" (WALLIS 1985, 261). اما همچنین کاملاً آشکار گردید که انقلاب اساساً خواهان چنین روندی بوده است. تفاوت نمونه‌های کشورهای مختلف فقط در توالی و برنامه‌ی زمانی تغییراتی بودند که در یک دوره‌ی معین از کنش‌های انقلابی تحقق‌یافته بود.

رشد کنترل کارگری در کوبا دایمی بود. پایه و بنیاد اصلی آن را می‌توان در عمل‌کردهای برای مشارکت توده‌ایی - در کارآزادانه و مبارزه با بی‌سوادی شبه‌دولتی مشاهده نمود. این موارد عمل‌کردهای نخستین سال‌های انقلاب را رقم زدند (FULLER 1992, 187-91). تا اواسط سال‌های دهه‌ی 80 "مشارکت بدنه در رهبری" فرایند تولید به امری روزمره بدل شده بود (همان‌جا، 116). و تعمیق مشارکت در هر حوزه از زندگی اجتماعی به مساله‌ی مرکزی تمام مباحثی بدل گردید که از سال 2002 به پیش‌برده شد (DUHARTE 2010). در این فرایند فشار دایمی برای تقویت مرکزیت‌ضدایی قدرت وجود دارد و در حوزه‌ی نظری قابلیت تشخیص این موضوع بود که رفرم و انقلاب در درازمدت با یکدیگر در تضاد قرار ندارند، بلکه متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند (HERNÁNDES 2010). آگاهی اجتماعی‌ای رشدیافته طی 50 سال گذشته منعکس‌کننده‌ی اطمینان از این مساله است که رفرم‌ها ملغی‌کننده انقلاب نیستند که برنامه‌های گسترده‌ی همبستگی جهانی، مبارزه‌ی نظامی بر علیه آپارتاید، کمک به مناطق سانحه‌دیده، برنامه‌های درازمدت آموزشی و حمایت‌های پزشکی بیان‌گر این امر هستند (AKHTAR 2006).



فراخوان به "سوسیالیسم سده‌ی 21" ونزوئلا بدون همبستگی کوبا به سختی قابل تصور است. حضور نیرومند پرسنل پزشکی و آموزشی از کوبا یکی از وجوه اساسی موفقیت دولت چاوز در اولین سال‌ها بود. این کمک‌ها به نوبه‌ی خود بسیار خودیژه بودند و سرمنشأشان یک قدرت اقتصادی یا نظامی بزرگ نبود. کوبایی‌ها در ونزوئلا برخلاف شوروی‌ها در کوبا در سال‌های 1960 و 70 تلاش نکردند بر روی استراتژی رشد کشور مهمان‌شان تأثیر بگذارند. آن‌ها هدایت‌کننده‌ی این روند نبودند، بلکه فقط در آن مشارکت داشتند. هزاران کوبایی به ونزوئلا آمدند و به‌طور مستقیم در محلات و مناطق مختلف پرجمعیت به عنوان مشاور فنی مشغول به کار شدند. شالوده‌ی حضور آن‌ها در این کشور براساس مناسبات بین افراد برابر با یکدیگر بود. با وجود این‌که دوران قدرت‌گیری در انقلاب کوبا با ونزوئلا نقاط مشترک بسیار کمی با یکدیگر دارند اما در هر دو مورد فرهنگ کنش‌گر و مشارکت‌گرا توده‌های وسیع مردم در میان پروتاگونیست‌ها حاکم بود.

مورد ونزوئلا با توجه به کنترل کارگری و انقلاب ما را به مدل اولیه‌ی مبارزات هم‌زمان در عرصه‌ی کارخانه و دولت ارجاع می‌دهد. در این‌جا تفاوت با موارد دیگر حضور رهبران سیاسی است که زیر چتر پروتاگونیسم کارگران (یکی از مفاهیم کلیدی جنبش بولیوار) پنهان نشدند، بلکه خواهان حضور فعال کارگران بودند و برای بوجود آوردن بستر قانونی مطابق با آن تلاش نمودند و همچنین تلاش‌های کارگران کارخانه‌های تحت کنترل را مدنظر گرفتند. هوشیاری کارگران ونزوئلا لنگر نجات دولت چاوز بر علیه تلاش‌ها برای کودتای اقتصادی از طریق محاصره‌ی تمام کشور در سال 2002 بود. این اختلالات محرک بزرگی برای اشغال کارخانه‌ها بود (BRUCE 2008, 98ff.)، که آگاهی‌های تخصصی کارگران را به ویژه

در صنایع نفت بر علیه خرابکاری مهندسان صنایع نفت مخالف چاوز به چالش کشید (GWS 2004). بنابراین تغییر رادیکال قدرت در محل کار تا درجه‌ی معینی مساله‌ی ادامه‌ی حیات اقتصادی حتی قبل از زمانی بود که چاوز انقلاب بولیواری را انقلابی سوسیالیستی نامید. هنگامی که اهداف سوسیالیستی فورموله شدند، نتیجه‌ی منطقی‌اش اقدامات برای تغییرات بعدی بودند. یکی از این اقدامات در کارخانه‌ی سوپاپ شیر در اینووال انجام گرفت. در این‌جا کارگران به مطالبه‌ی چاوز در سال 2007 برای تشکیل شوراهای کارگری اتکاء نمودند. آنها در کارخانه‌هایی که تحت کنترل کارگران بود و بدواً فراتر رفتن از تقسیم کار سوسیالیستی را تثبیت نمودند (AZZELLINI 2009, 184F).

با وجود این‌که انقلاب ونزوئلا و همچنین نقطه‌ی مقابل آن کوبا، هنوز بسیار ناکامل هستند، اما راه آنان بیان‌گر مراحل جدیدی از آگاهی سوسیالیستی در جهان است. استفان مزاروس مربی سرشناس چاوز شکست سوسیالیسم در اولین عصر را به دلیل عدم موفقیت در "نحوی سوسیالیستی کنترل توسط خودمدیریتی تولیدکنندگان متحد" ارزیابی نمود (MÉZÁROS 1995, xvii). تأملات او حتی قابل تعمیم به جنبش‌هایی است که طی سال‌های اخیر در کل آمریکای لاتین شکل گرفته‌اند. با وجود گرایشات قوی ضددولتی در بسیاری از این جنبش‌ها (ESTERAN 2010)، سیر رخدادها در ونزوئلا نشان می‌دهد که بعضاً فعالیت متحد پروتاگونیست‌های دولتی و غیردولتی اهداف مشترکی را دنبال می‌نمایند. بخصوص دولت ونزوئلا خیلی بیشتر از کوبا از مناسبات بین‌المللی استفاده می‌کند تا از طریق بانک‌ها، مطبوعات و کمک‌های مادی، از فعالیت‌های مشابه در دیگر کشورهای آمریکای لاتین پشتیبانی نماید.

با توجه به چشم‌انداز جهانی عصر جدید سوسیالیستی شاید این موضوع جالب باشد که UNTIED STEELWORKERS OF AMERICA (بزرگترین اتحادیه‌ی صنعتی آمریکا) با توجه به بیکارسازی‌های گسترده به دلیل بحران مالی سال 2008 با تعاونی موندراگون اسپانیا در مورد همکاری درازمدت به توافق رسیده‌اند (DAVIDSON 2009). قطعاً منطقی نیست که نسبت به ساده‌بودن تغییرات پیش‌رفته در چارچوب نظم اجتماعی نامحدود سرمایه‌داری توهم داشت. با این وجود شناخت روشن در مورد یک قدرت اقتصادی آلترناتیو بایستی همچنین منعکس‌کننده‌ی درجه‌ی فروپاشی پذیرش این نظم اجتماعی نیز باشد.

منبع: DIE ENDLICH ENTDEKTE POLITISCHE FORM/ DARIO AZZELLINI/IMMANUEL NESS (HRSG.)

ادبیات

35

Akhtar, Aasim Sajjad (2006), „Cuban Doctors in Pakistan. Why Cuba Still Inspires“, in: Monthly Review, Bd. 58, Nr. 6 (November).

Azzellini, Dario (2009), „Venezuela’s Solidarity Economy. Collective Ownership, Expropriation, and Workers’ Self-Management“, in: Working USA: The Journal of Labor and Society, Bd. 12, Nr. 2 (Juni), 171-91.

Bayat, Assef (1991), Work, Politics and Power. An International Perspective on Workers’ Control and Self-Management, New York: Monthly Review.

Boorstien, Edward (1997), Allende's Chile. An Inside View, New York: Internationa publishers.

Bourdet, Yvon (1971), „Karl Marx er L'autogestion“, in: Autogestion, Nr. 15.

-, und Alain Guillerm (1975), L'Autogestion, Paris: Seghers.

Braverman, Harry (1974), Labor and Monopoly Capital. The Degradation of Work in the Twentieth Century, New York: Monthly Review. Dt.: Die Arbeit im modernen Produktionsprozess, Frankfurt/M.: Campus, 1977.

Brenan, Gerald (1950), The Spanish Labyrinth, Cambridge: Cambridge University Press.

Brinton, Maurice (1970), The Bolsheviks and Workers' Control. The State and Couterrevolution, London: Solidarity.

Broué, Pierre und Emile Témime (1972), The Revolution and the Civil War in Spain, London: Faber&. Dt.: Revolution und Bürgerkrieg in Spanien, Frankfurt/M.: Suhrkamp, 1968/1975.

Bruce, Iain (2008), The Real Venezuela. Making Socialism in the 21<sup>st</sup> Century, London: Pluto.

Cammett, John M. (1967), Antonio Gramsci and the Origins of Italian Communism, Stanford: Stanford University Press.

Carr, E. H. (1952), The Bolshevik Revolution, 1917-1923, Bd. 2, London: Penguin.

Cliff, Tony (1976), Lenin, Bd. 2, London: Pluto.

Commeoner, Barry (1976), The Poverty of Power, New York: Knopf.

Dallemagne, Jean-Luc (1976), Autogestion ou dictatur du prolétariat, Paris: Union générale d'éditions.

Davidson, Carl (2009), „Steelworkes Plan Job Creation via Worker Coops“, [www.zmag.org/znet/viewArticle/23059](http://www.zmag.org/znet/viewArticle/23059).

37

Dolgoft, Sam (Hrsg.) (1974), The Anarchist Collectives. Workers' Self-Management in the Spanish Revolution, 1936-1939, Montreal: Black Rose.

Duharte Dáz, Emilio (2010), „Cuba at the Onset of the 21<sup>ST</sup> Century. Socialism, Democracy, and Political Reforms“, in: Socialism and Democracy, Bd. 24, Nr. 1 (März).

Espinosa, Juan und Andrew Zimbalist (1978), Economic Democracy. Workers' Participation in Chilean Industry, 1970-1973, New York: Academic Press.

Esteva, Gustavo (2010), „Another Perspective, Another Democracy“, in: Socialism and Democracy, Bd. 23, Nr. 3 (Now.), S. 45-60.

Fuller, Linda (1992), Work and Democracy in Socialist Cuba, Philadelphia: Temple University Press.

Gott, Richter (2005), Hugo Chávez and the Bolivarian Revolution, London: Verso.

Gramsci, Antonio (1967) [11.10.1919], „Gewerkschaften und Räte [I]“, in: A. Gramsci, Zur Philosophie der Praxis, hrsg. Von Christian Riechers, Frankfurt/M.: S. Fischer, S. 39-44.

GWS (Glonal Women's Strike) (2004), The Bolivoarian Revolution, Enter the Oil Workers (Film).

Harnecker, Marta (1980), Guba: Dictatorship or Democracy? Westport, Connecticut: Lawrence Hill.

Hernández, Rafael (2010), „Revolution/Reform and Other Cuban Dilemmas“, in: *Socialism and Democracy*, Bd. 24, Nr. 1 (März).

Holubenko, M. (1975), „The Soviet Working Class: Discontent and Opposition“, in: *Critique*, Nr. 4, S. 5-25.

Heut, Tim (1997), „Can Coops Go Global? Mondragón Is Traying“, in: *Dollars and Sense* (Nov./Dez).

Jackson, Gabriel (1965), *The Spanish Republic and the Civil War, 1931-1939*, Princeton: Princeton University Press.

Katasiaficas, George (1987), *The Imagination of the New Left. A Global analysis of 1968*, Boston: South End Press.

Lenin, W. I. (1961) (1914), „Das Taylorsystem- Die Versklavung des Menschen durch die Maschin“, in: *Lenin Werke*, Bd. 20, Berlin: Dietz, S. 145-147.

-(1960a) (April 1918), „Die nächsten Aufgaben der Sowjetmacht“, in: *Lenin Werke*, Bd. 27, Berlin: Dietz, S. 225-268.

-(1960b) (Mai 1918), „Über , Linke Kinderei und über Kleinbürgerlichkeit“, in: *Lenin Werke*, Bd. 27, Berlin: Dietz, S. 315-347.

Leval, Gaston (1975), *Collectives in the Spanish Revolution*, London: Freedom Press.

Marx, Karl (1966) (1871), „Brief an Ludwig Kugelmann, 17. April 1871“, in: *Marx Engels Werke (MEW)*, Bd. 33, Berlin: Dietz, S. 209.

Mandel, David (1984), *The Petrograd Workes and the Soviet Seizure of Power*, London: Macmillan.

Mandel, Ernest (1971), „Einleitung“, in: Ernest Mandel (Hrsg.), *Arbeiterkontrolle, Arbeiterräte, Arbeiterselbstverwaltung. Eine Anthologie*, Frankfurt/M.: Europäische Verlagsanstalt.

40

---

Mészáros, István (1995), *Beyond Capital, Towards a Theory of Transition*, New York: Monthly Review.

Murphy, Kevin (2005), *Revolution and Counterrevolution. Class Struggle in an Moscow Metal Factory*, Chicago: Haymarket.

NACLA (1973), *New Chile*, New York: North America Congress on Latin Amerika.

Payne, Stanley (1970), *The Spanish Revolution*, New York: Norton.



Peterson, Martin, Hrsg. (1977), Special issue of Scandinavian Review: „Industrial Democracy“.

Procacci, Giuliano (1971), Storia degli italiani, Bari: Laterza.

Raby, D. L (2006), Democracy and Revolution. Latin Amerika and Socialism Today, London: Pluto.

Richman, Barry M. (1969), Industrial Society in Communist China, New York: Random House.

Salvemini, Gaetano (1973), The Origins of Fascism in Italy, New York: Harper & Row.

Seale, Patrick und Maureen McConville (1968), Red Flag/Black Flag. Frech Revolution 1968, New York: Ballantine Books.

Sirianni, Carmen (1982), Workers Control and Socialist Democracy: The Soviet Experience, London: Verso.

Smirnow, Gabriel (1979), The Revolution Disarmed: Chile, 1970-1973, New York: Monthly Review.

Spriano, Paolo (1975), *The Occupation of the Factories. Italy 1920*, London: Pluto.

Voline (V. M. Eichenbaum) (1974), *The Unknown Revolution, 1917-1921*, New York: Free Life Editions.

Wallis, Victor (1983), „Workers' Control in Latin America“, in: *Latin American Research Review*, Bd. XVII, Nr. 2, S. 181-189.

-(1885), „Workers' Control: Cases from Latin America and the Caribbean“, in: Jack W. Hopkins (Hrsg.), *Latin America and Caribbean Contemporary Record*, Bd. 3. New York: Holmes & Meier, S. 254-263.

-(2004), „Technology, Ecology, and Socialist Renewal“, in: *Capitalism Nature Socialism*, Bd. 15, Nr. 2 (Juni), S. 35-46.

Williams, Gwyn A. (1975), *Proletarian Order. Antonio Gramsci, Factory Councils, and the Origins of Italian Communism, 1911-1921*, London: Pluto.

Zeitlin, Maurice (1970), *Revolutionary Politics and the Cuban Working Class*, New York: Harper & Row.

Zimbalist, Andrew und James Petras (1975-76), „Workers’ Control in Chile during Allende’s Presidency“, in: Comparative Urban Research, Bd. III, Nr. 3, S. 21-30.

مترجم از انگلیسی به آلمانی: Volker Drell